

www.salampnu.com

سایت مرجع دانشجوی پیام نور

- ✓ نمونه سوالات پیام نور : بیش از ۱۱۰ هزار نمونه سوال همراه با پاسخنامه
- تستی و تشریحی
- ✓ کتاب ، جزوه و خلاصه دروس
- ✓ برنامه امتحانات
- ✓ منابع و لیست دروس هر ترم
- ✓ دانلود کاملاً رایگان بیش از ۱۴۰ هزار فایل مختص دانشجویان پیام نور

www.salampnu.com



دانشگاه پیام نور

دانشکده علوم انسانی
گروه زبان و ادبیات فارسی



نام درس : فرخي سيستاني و كسايي مروزي

تعداد واحد : دو

نام منبع : گزيده اشعار فرخي سيستاني

وكسايي مروزي

(نظم 1 - بخش 2)

مولف : توفيق ه . سبحاني

تهيه كننده : نرگس محدي بدر

اهداف كلي :

- آشنایي دانشجويان با احوال ، افکار ، عقايد و اشعار فرخي سيستاني و کسايي مروزي

فرخي سيستاني :

- معرفي فرخي
- ممدوحان فرخي سيستاني
- تخلص فرخي
- ويژگي هاي شعر فرخي

فرخي سيستاني

- ابوالحسن علي از مردم سيستان است.
- ابتدا در سيستان براي دهقاني خدمت مي کرد چون زن گرفت به دربار ابوالمظفر چغاني به چغانيان رفت و به مدح ابوالمظفر پرداخت و کارش در خدمت آن امير بالا گرفت
- سپس به دربار محمود غزنوي راه يافت .

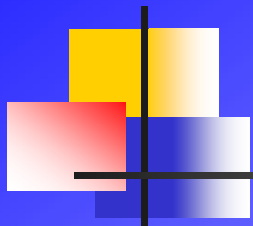


مديحه سرايي فرخي سيستاني

■ فرخي بهترين نوع شاعران مديحه سرا است.

■ صفاتي نظير شجاعت ، جهانگردي ، دليري ، فتوحات ، به دست آوردن غنايم گزاف و سلحشوري که فرخي به ممدوحان خود نسبت مي دهد همه منطبق با واقعيت است.

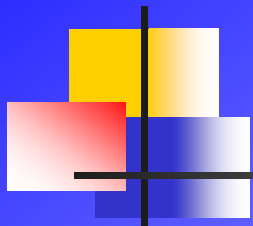
مدیحه سرایی فرخی سیستانی



■ مهارت او در مدح است و مدح را برای
ایجاد تغییر در حالات ممدوح به کار می برد
، گوید :

مدحت آن است که بد را به سخن خوب کند
چو جزاین گفתי آن مدح همه باشد ذم

مدح بیش از 25 نفر از شخصیت ها از جمله :



- محمود غزنوي
- امير يوسف برادر سلطان
- امير محمد پسر محمود
- احمد بن حسن ميمندي وزير محمود غزنوي
- ابو علي حسن بن محمد ميکالي معروف به حسنک
- بوبکر حصيري سيستاني
- ابوسهل احمد بن حسن حمدوي
- ابوبکر قهستاني



فرخي سيستاني

- تخلص شاعر فرخي است:
- اي از تو يافته دل و فرخ شده
- غمگين و دل شکسته ي چون فرخي هزار

ویژگی های شعر فرخی

- فرخی دهقانی سخنور است که بی تکلف و بی رسا و بلیغ طبع آزمایی کرده است .
- ساده سرای و روان گوی است، از این رو انتخاب شعر از اشعار او، کاری آسان نیست .



تشبیهات ، موسیقی در شعر فرخی

- در شعر خویش به معلومات تکیه نمی کند،
- تشبیهاتش ساده ، طبعش لطیف و سخنش سهل و ممتنع است .
- دیوان او از ابتدا تا انتها يك دست و بلند و بدیع است .
- اطلاع فرخی از موسیقی یکی از ادله ي لطافت طبع و ظرافت شعر اوست .



تشبیهات ، موسیقی و ... در شعر فرخی

- تشبیهات او دقیق است.
- به مباحث علمی و فلسفه پرداخته و مضامین خود را در چند چیز که شایسته میدان رزم و مجلس بزم است منحصر کرده است.



شعر فرخی سیستانی

- سخن او سلیس و روان است و قصاید او در قصاید دیگر شاعران همان مقام را دارد که غزلیات سعدی در میان غزلسرایان داراست.
- در اشعار او الفاظ درشت و غریب دیده نمی شود.



محتوای اشعار فرخی

- در شعر فرخی بعضی ترکیبات عربی به ظرافت به کار رفته است.
- بعضی از آیات قرآنی را به صورت تمثیل آورده است.
- بسیاری از ابیات یا مصراع های فرخی حکم مثل یافته است.



شریطه درقصاید فرخی

- یکی دیگر از ویژگی های شعر فرخی ، استعمال شریطه یا تابد است .
- شریطه آن است که شاعر مدیحه را با ابیاتی که مشتمل بر دعای ممدوح باشد ختم می کند .



شریطة در قضايد فرخي

- شریطه معمولاً به صورت دعای تائید به کار می رود یعنی ، متضمن معنی دوام و همیشگی است، فرخي اکثر قضايد خود را به شریطه ختم کرده است.



خیال در شعر فرخی

■ از شیوا ترین صورت های تصرف خیال شاعرانه در دیوان فرخی نوعی اسناد مجازی است که در خطاب به طبیعت و اشیا دارد.

■ بر روی هم قیاس انسان با طبیعت و طبیعت با انسان و حلول شاعر در اشیا و عناصر طبیعت از ویژگی های شعر فرخی است.



فرخي و علوم زمان

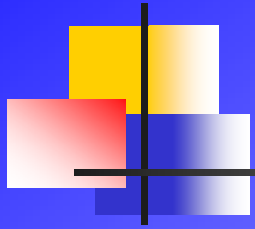
- فرخي را در تذکره ها حکيم خوانده اند، اما مطالعه شعرش نشان مي دهد که از علوم چندان آگاهی نداشته است.



دیوان فرخی

■ دیوان فرخی سابقاً دو بار در ایران به چاپ رسیده که قریب 6000 بیت نادرست ناقص دارد.

■ در تصحیح اخیر 8886 بیت در قالب 214 قصیده، 3 ترجیع بند و تعدادی غزل، قطعه رباعی و ابیات پراکنده طرح شده است.



چند نمونه از اشعار فرخی :

- ابر پیلگون
- جشن سده
- فتح سومنات

ابر پیلگون

1- بر آمد پیلگون ابري ز روي نیلگون دریا
چوراي عاشقان گردان چو طبع بیدلان شیدا

2- چو گردان گشته سیلابي میان آب آسوده
چو گردان گرد باد تند گردی تیره ، اند روا



ابر پیلگون

3- بیارید وزهم بگسست وگردان گشت برگردون
چو پیلان پراکنده میان آبگون صحرا

4- تو گفتی گرد زنگار است بر آینه چینی
توگفتی موی سنجابست بر پیروزه گون دیا

ابر پیلگون

5- بسان مرغزار سبزنگ اندر شده گردش
به يك ساعت ملون کرده روي گنبد خضرا

6- تو گفتي آسمان دريا ست از سبزي و بر
رويش

به پرواز اندر آورده است ناگه بچگان عنقا

ابر پیلگون

7- همي رفت از برگردون گهي تاري گهي روشن
وزو گه آسمان پيدا و گه خورشيد ناپيدا

8- بسان چندن سوهان زده بر لوح پيروزه
به كردار عبير بيخته بر صفحه ي مينا

ابر پیلگون

9- چو دودین آتشی کآبش به روی اندر زنی ناگه
چو چشم بیدلی کز دیدن دلبر شود بینا

10- هوای روشن از رنگش مُغَبَّر گشت و شد تیره
چو جان کافر گشته ز تیغ خسرو والا...



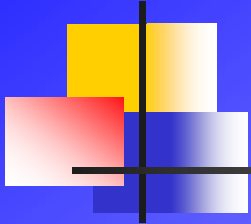
ابر پیلگون

1- شاعر ابر را توصیف می کند و می گوید: ابري
عظیم (یاتیره) از روی دریای آبی بلند شد که
چون رأی عاشقان هر لحظه تغییر شکل می داد و
چون عاشقان حالتی دیوانه وار داشت .

ابر پیلگون

- 2- در این بیت آرایه تنسیق الصفات به کار رفته است . اندروا : در هوا، معلق ، آویخته ، در فارسی میانه به صورت **andarvāy** به کار رفته است
- همانند سیلابی گردان بود که در میان دریایی آرام باشد ، یا همچون گردباد سیاه و گردانی بود که در هوا معلق باشد .

ابر پیلگون



- 3- به راه افتادن ، حرکت کردن .//
گردون: آسمان .// آبگون صحرا : کنایه از آسمان
آبی .// میان « گردون و گردان » جناس اختلاف
مصوّت است .

ابر پیلگون

- 4- ابر گویی که گردی تیره رنگ است که روی آینه چینی ریخته اند، یا موی سنجابی است که روی حریر آبی رنگ قرار داده اند .

ابر پیلگون

- 5- آسمان همانند مرغزار سبزي اطراف ابرها را فرا گرفته و ابرها در لحظه يي روي آسمان را رنگين ساخته اند .

ابر پیلگون

- 6- پنداري که آسمان از سبزي چون دریایی بود که عنقا بر فراز آن بچه های خود را به پرواز در آورده باشد، منظور از دریا، آسمان و از بچه های عنقا، پاره ی ابرهاست.

ابر پیلگون

- 8- چندن :صندل، از درختان گرمسیری که معطر است و چوب آن هم در صنعت مورد استفاده است و هم اسانس آن مصارف دارویی دارد و در عطر سازی به کار می رود.

ابر پیلگون

- 10- مغبر: غبار آلود، خاک آلود، تیره // خسرو والا: سلطان محمود غزنوي است که فرخي اين قصيده رادر مدح اوساخته است، ديگر ابیات اين قصيده چهل بيتي در ستايش محمود است .

جشن سده

■ 1- گر نه آيين جهان از سر همي ديگر شود
چون شب تاري همي از روز روشن تر شود

■ 2- روشنايي آسمان را باشد و امشب همي
روشنی بر آسمان از خاکِ تيره بر شود

جشن سده

- 3- روشني بر آسمان زين آتش جشن سده است
کز سراي خواجه با گردون همي همسر شود
- 4- آتشي کرده است خواجه کز فراوان مُعجزات
هر زمان گيرد نهادي ، هر زمان ديگر شود

جشن سده

■ 5- گاه گوهر پاش گردد گاه گوهرگون شود
گاه گوهر بار گردد گاه گوهر بر شود

■ 6- گاه چون زرین درخت اندر هوا سر بر کش
گه چو اندر سرخ دیبا نُعبت بربر شود

جشن سده

■ 7- گاه روي از پرده زنگارگون بيرون کند
گاه زیر طارم زنگار گون اندر شود

■ 8- گاه چون خونخوارگان خفتان به خون اند کشد
گاه چون دوشیزگان اندر زر و زيور شود

جشن سده

■ 9- گاه برسان يکي ياقوت گون گوهر شود
گه به کردار يکي بيجاده گون مجمر شود

■ 10- گاه چون ديوار برهون گرد گردد سر بسر
گاه چون کاخ عقيقين بام زرین در شود

جشن سده

■ 11- گه میان چشم نیلوفر زیانه بر زند
گاه دودش گرد او چون برگ نیلوفر شود

■ 12- گه فروغش بر زمین چون لاله نَعمان شود
گه شرارش بر هوا چون دیده عَبهر شود

جشن سده

■ 13- سیم زر اندود گردد هر چه زو گیرد فروغ
زر سیم اندود گردد هر چه زواخگر شود

■ 14- گاه چون در هم شکسته مغفر زرین شود
گاه چون بر هم نهاده تاج پر گوهر شود

جشن سده

■ 15- جادویی آغاز کرده ست آتش ار نه از چه رو
گاه پشتش روی گردد و گاه پایش سر شود؟

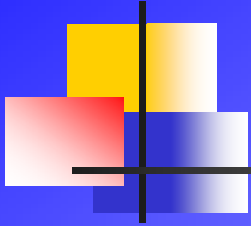
■ 16- گاه چون برگ رزان اندر خزان لوزان شود
گاه چون باغ بهاری پر گل و پر بر شود

جشن سده

■ 17- گه ز بالا سوي پستي باز گردد سر نگون
گه ز پستي برفروزد سوي بالا بر شود

■ 18- گه مُعَصْفَرِپوش گردد گه طبر خون تن شود
گاه ديباباف گردد گه طرايفگر شود

جشن سده



■ 19- گاه چون اشكال اقلیدس سر اندر سر کشد
گاه چون خورشید رخشنده ضیا گستر شود ...

جشن ساده

■ وزن: فاعلا تن فاعلا تن فاعلا تن فاعلا تن فاعلا تن (بحر رمل
مثنیٰ محذوف)

■ 1. نه: قید نفی است که جدا از فعل است : نه ...
شود : نشود. // چون: چگونه چسان.

جشن سده

■ 2- را:براي اختصاص است ،يعني روشنايي مختص آسمان است.

■ 3- سده:از سد (صد)+ه نسبت مانند هفته ،چله،از جشن هاي ايراني پيش از اسلام است كه در آبان روز (دهم)ماه بهمن بر پا مي شد.

جشن سده

- 3- قول صحیح آن است که این جشن در صدمین روز زمستان بزرگ باستانی (که تابستانی هفت ماهه و زمستانی پنج ماهه داشت) بر پا می شد و از این رو سده خوانده شده است. //خواجه: وزیر غزنوی که قصیده در مدح اوست .

جشن سده

■ 4- نهاد: وضع ، هیأت ، رسم و شیوه. //دیگر شدن: تحول یافتن ، متغیر شدن.

■ 5- گوهر: جرقه . //گوهر گون : سرخ . //گوهر بز: گوهر اندام ، گوهرتن. در اینجا به معنی سرخ به کار رفته است .

جشن سده

- 6- لعبت بربر : معشوق يا زيبا رويي سياه چرده كه از آفريقا آورده باشند. ديپاي سرخ ، شعله آتش و لعبت بربر ، هيزم يا زغال و يا دود، در اينجا به معني دود است .

جشن سده

- 7- زنگارگون: سبز رنگ . در اینجا به معنی دود
کیبود رنگ است . // طارم: بالاخانه ، طارم
زنگارگون : کنایه از آسمان

جشن سده

■ 8- خفتان :نوعي لباس كه به هنگام جنگ مي پوشيدند، دِرْع .

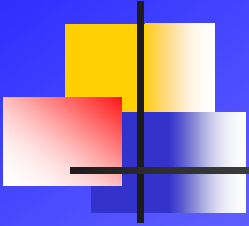
خفتان به خون اندر كشيدن :خون آلود ساختن خفتان ،در بيت فرخي كنايه از سرخ رنگ شدن شعله هاست

جشن سده

■ 9- بیجاده :نوعي از سنگ هاي قيمتي شبیه به یاقوت ،کهربا

■ 10- برهون :پرهون :هر چیز میان تهي مانند چنبر و طوق، هاله . شعله هاي آتش گاهي همه به دیوار هاله مانندي بدل مي شد و گاه به صورت کاخي در مي آمد که بامي از عقیق و دري زرین داشته باشد .

جشن سده



■ 11- چشم نیلوفر : پرچم گل نیلوفر.

■ 12- عبهر : نرگس ، نوعی نرگس که میانه آن
زرد باشد . در اینجا رنگ زرد آن منظور فرخی
است .

جشن سده

- 13 - هرچه از آن آتش نور بگيرد به نقره زر اندود بدل مي شود و هراخگري كه از آن آتش جدا شود ، به زر نقره اندود تبديل مي گردد ، يعني خاكستر مي شود .

جشن سده

- 14. مِغْفَر: کلاه خود // گاه به کلاه خود طلايي در هم شکسته و گاه به تاج هاي جواهر نشان بر روي هم نهاده مانند مي شود.
- 16- میان: «پر و بر» جناس ناقص است. میان «رزان و خزان» سجع متوازي.

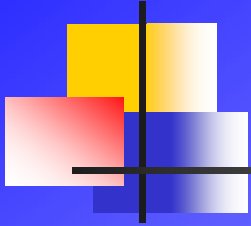
جشن سده

- 18. مُعَصْفَرُ گل کاجیره ،گاهی آن را زرد و گاه سرخ گرفته اند .//معصفر پوش :زرد پوش ، سرخ پوش .// طبر خون :تبر خون ، عناب، بید سرخ .//طبر خون تن :سرخ رنگ،قرمز. دیبا باف :کسی که حریر ببافد ،کنایه از ظریف کار .//طرایف گر :طرایف ،جمع طریفه ،چیزهای لطیف و خوش،طرایف گرکسی که آن چیز های خوش و دلپسند را بسازد .

جشن سده

- 19- اُقلیدُس: ریاضی دان نامی یونان، در اسکندریه ریاضی تدریس می کرد، کتابی به نام اصول نوشته که اساس هندسه مسطحه است. خواجه نصیرالدین طوسی شرحی بر آن کتاب نوشته است.
- سر اندر سر کشیدن: در هم بودن. // ضیا گستر: پرتو افکن. گاه چون اشکال هندسی اقلیدسی تو در تو می شود و گاهی مانند خورشید تابان نو افشانی می کند.

فتح سومنات

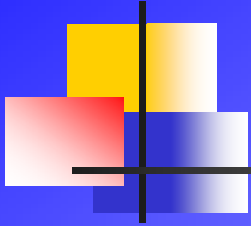


- 1- فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر
سخن نوآر که نو را حلاوتی است دگر
- 2- فسانه کهن و کارنامه به دروغ
به کار ناید، رو در دروغ رنج مبر
- 3- حدیث آنکه سکندر کجا رسید و چه کرد
زیس شنیدن گشته ست خلق را از بر

فتح سومنات

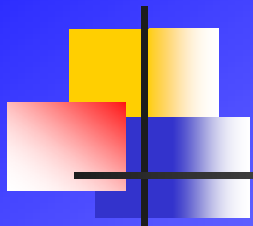
- 4- شنیده ام که حدیثی که آن دوباره شود
چو صبر گردد تلخ ارچه خوش بود چو شکر
- 5- اگر حدیث خوش و دلپذیر خواهی کرد
حدیث شاه جهان پیش گیر و زین مگذر
- 6- یمین دولت ، محمود ، شهریار جهان
خدايگان نکو منظر نکو مخبر

فتح سومنات



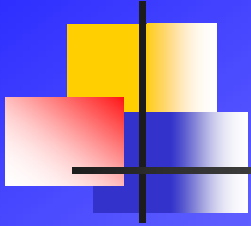
- 7- شهي که روز و شب او را جز اين تمنا نيست
چون زند بت و بتخانه بر سر بتگر؟
- 8- گهي ز جيحون لشکر کشد سوي سيحون
گهي سپه برد از باختر سوي خاور
- 9- زکارنامه او گر دو داستان خواني
به خنده ياد کني کارهاي اسکندر
- 10- بلي سکندر سرتاسر جهان را گشت
سفر گزید و بيابان برید و کوه و کمر

فتح سومنات



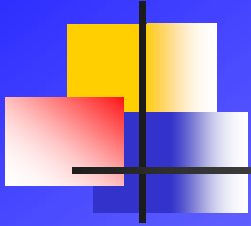
- 11- وليکن او ز سفر آب زندگاني جست
ملك، رضاي خدا و رضاي پيغمبر
- 12- وگر تو گويي در شأنش آيتيست رواست
نيم من اين را منكر كه باشد آن منكر
- 13- به وقت آنكه سكندر همي امارت كرد
نبد نبوت را بر نهاده قفل به در
- 14- به وقت شاه جهان گر پيمبري بودي
دويست آيت بودي به شأن شاه اندر

فتح سومنات



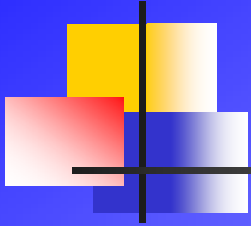
- 15- همه حديث سکندر بدان بزرگ شده است
که دل به شغل سفر بست و دوست داشت سفر
- 16- اگر سکندر با شاه يك سفر کردي
اسب تازي زود آمدی فرود به خر
- 17- درازتر سفر او بدان رهي بوده ست
که ده ز ده نگسته ست و گزدر از گزدر

فتح سومنات



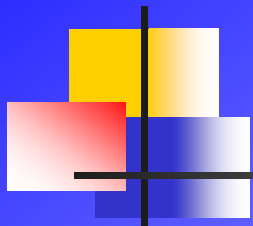
- 18- ملك سپاه به راهي برد كه ديو درو
شميده گردد و گمراه و عاجز و مضطر
- 19- چنين سفر كه شه امسال كرد ، در همه عمر
خدای داند كو را نيامده ست به سر
- 20- گمان كه برد كه هرگز كسي ز راه طراز
به سومنات برد لشكر و چنين لشكر ؟

فتح سومنات



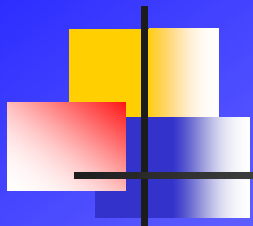
- 21- نه لشكري که مر آن کسي بدانند حد
- نه لشكري که مر آن را کسي بدانند مر
- 22- شمار لختي از آن برتر از شمار حصي
- عداد برخي از آن برتر از عداد مطر
- 23- به لشکر کشن و بيکران نظر چه کني
- تو دوري ره صعب و کمي آب نگر

فتح سومنات



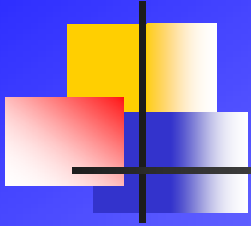
- 24- رهي که ديو درو گم شدي به وقت زوال
چو مرد کم بين در تنگ بيشه وقت سحر
- 25- درازتر ز غم مستمند سوخته دل
کشیده تر ز شب دردمند خسته جگر
- 26- به صد پي اندر ، ده جاي ريگ چون سرمه
به ده پي اندر ، صد جاي سنگ چون نشتر

فتح سومنات



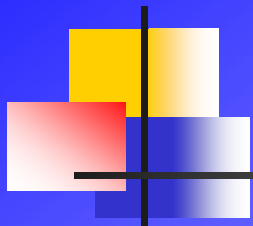
- 27- چو چشم شوخ همه چشمه هاي اوبي آب
چو قول سفله همه کشت هاي او بي بر
- 28- هواي او دژم و باد او چون دود جحيم
زمين او سیه و خاک او چو خاکستر
- 29- همه درخت و میان درخت خار کشن
نه خار بلکه سنان خنده و خنجر

فتح سومنات



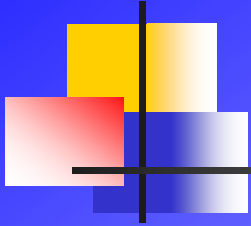
- 30- نه مرد را سر آن کاندرا آن نهادي پي
نه مرغ را دل آن کاندرا گشادي پر
- 31- همي ز جوشن برکند غبيحه جوشن
همه ز مغفر بگسست رفر مغفر
- 32- سوار با سر اندر شدي بدو ،وازو
برون شدي همه تن چون هزار پاي بسر

فتح سومنات



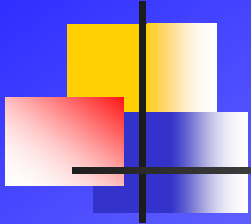
- 33- هزار خار شکسته درو و خسته ازو
به چندي جاي سرو روي و پشت و پهلو وبر
- 34- کمر کشان سپه را جدا جدا هر روز
کمر برهنه به منزل شدي زحيله زر
- 35- چو پاي باز در آن بيشه پر جلاجل بود
ستاك هاي درخت از پشيزهاي کمر

فتح سومنات



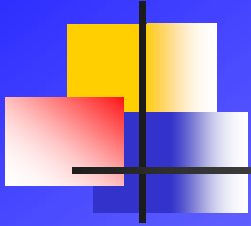
- 36- گهي گياهي پيش آمدی چو نوک خدنگ
گهي زميني پيش آمدی چو روي تير
- 37- در آن بيابان منزلگهي عجایب بود
که گر بگویم کس را نیاید آن باور
- 38- به گونه شب، روزی برآمد از سر کوه
که هیچ گونه بر آن کارگه نگشت بصر

فتح سومنات



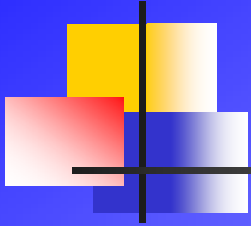
- 39- نماز پیشین انگشت خویش را بر دست
همی ندیدم من این عجایبست و عبر
- 40- عجب تر آنکه ملك را چنین همی گفتند:
که اندر این ره مار دو سر بود بی مر
- 41- ترا بزرگ سپاهيست ،وین دراز رهيست
همه سراسر پر خار و مار و لوره و جر

فتح سومنات



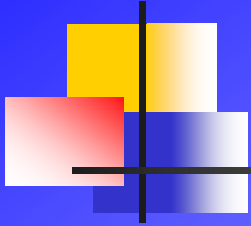
- 42- به شب چو گفته بود مرد ،سر برآرد مار
همي کشد به نفس خفته تا برآید خور
- 43- چو خور برآید و گرمي به مرد خفته رسد
سبک نگرده زان خواب تا گه محشر
- 44- خدایگان جهان زان سخن نیندیشید
سپه براند به یاري ایزد داور

فتح سومنات



- 45- بدین درشتی و زشتی رهی که کردم یاد
گذاره کرد به توفیق خالق اکبر
- 46- پیادگان را يك يك بخواند و اشتر داد
به توشه کرد سفر بر مسافران چو حضر
- 47- جمازه ها را در بادیه دمام کرد
به آب کرد همه ریگ آن بیابان تر

فتح سومنات

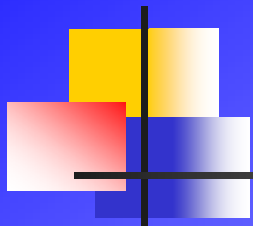


- 48- بساخت از پی پسماندگان و گمشدگان
میان بادیه ها حوض های چون کوثر
- 49- همه سپه را ز آن بادیه برون آورد
شکفته چون گل سیراب و همچو نیلوفر
- 50- بدان ره اندر چندین حصار و شهر بزرگ
خراب کرد و بکند اصل هر يك بن و بر

فتح سومنات

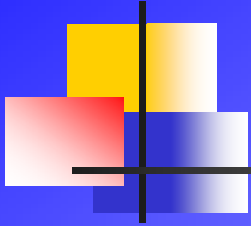
- وزن: مفاعِلن فعلاَتن مفاعِلن فعِلن (بحر مجتَبِّئ
مَثَمَّن مَخْبُون مَحذُوف)
- فتح سومنات قصیده است با 119 بیت در ستایش
محمود غزنوی و فتوحات او در هندوستان

فتح سومنات



- 1- اسکندر: پسر فیلیپ مقدونی پادشاه یونان که در 336 قبل از میلاد به سلطنت نشست و در 323 قبل از میلاد درگذشت. وی در 334 به عزم تسخیر ایران از داردانل گذشت و پس از فتوحات فراوان در سی و دو سالگی درگذشت.

فتح سومنات

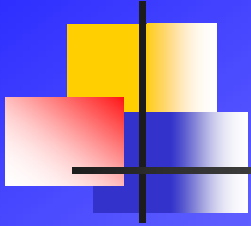


- 2-کارنامه: کتابی که شامل سرگذشت شخص یا اشخاص بزرگ باشد .
- کارنامه اردشیر بابکان از آن جمله است .

فتح سومنات

- 4- صبر: گیاهی از تیره سوسنی ها، شیرابه سفت که از این گیاه بدست می آید طعم بسیار تلخ و تهوع آوری دارد .

فتح سومنات

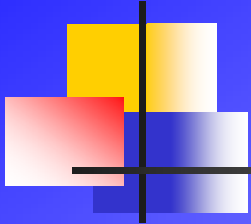


■ 11- آب زندگانی: آب حیات ،طبق روایات چشمه یی است در ناحیه یی تاریک از شمال موسوم به ظلمات . هر کس از آن بخورد ،حیات جاوید یابد .گویند اسکندر به طلب آن رفت و نیافت و خضر از آن آب خورد و جاوید شد .

فتح سومنات

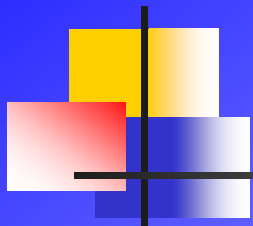
- 12. وگر تو گویی در شانش: مرجع ضمیر «ش» ضمیر «ش» اسکندر است، بعضی آیه سوره کهف را که می فرماید: وَيَسْأَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقُرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا: و تو ای رسول از ذوالقرنین سوال می کنند، بگو که من بزودی حکایت او را برای شما خواهم گفت، درباره اسکندر مقدونی می دانند. میان «منکر و منکر» جناس ناقص است.

فتح سومنات



- 16- از اسب فرود آمدن و به خر نشستن: یعنی پس از داشتن مقام و مرتبت به نقص و انحطاط می گرایید، پس از عزت داشتن دلیل می شد.

فتح سومنات

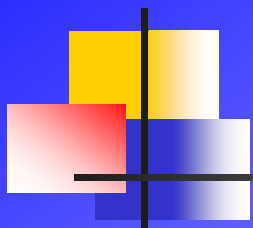


- 17- گردر: زمین پشته پشته، درّه، ده، قصبه
- 18- شمیده: آشفته، خشکیده از بی آبی، ترسیده

فتح سومنات

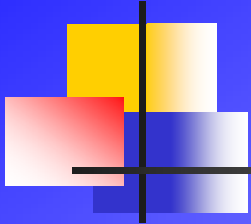
- طراز: شهری در ترکستان شرقی در سر حدّچین نزدیک فرغانه. // سومنات: کلمه سنسکریت است مرکب از سومه+نات، یعنی خداوندگار ماه، نام شهری در گجرات هند که محمود غزنوی در 416سومنات را گشود. فرخی سیستانی به خطا آن را با منات، بت عصر جاهلیت مربوط دانسته است.

فتح سومنات



- کشن:گشنُ به صورتهای-gaŠen-goŠen
gaŠn-goŠn هم ضبط شده است . انبوه فراوان
//صعبُ:سخت ، دشوار. //کمی:به ضرورت وزن
شعر کمی خوانده می شود.

فتح سومنات

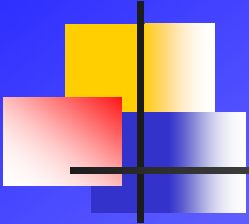


- 26:به... اندر:دو حرف اضافه براي متمام
- سرمه:گرد نرم شده سياهي است كه در قديم جهت سياه كردن مژه ها و پلكها به كار مي رفت ،در اينجا نرمي ريگ ها منظور شاعر است .
- نشتر:نیشتر :آلت فلزي نوک تیز ،كه فسادان و جرا حان براي شكافتن جراحات به كار مي برند .

فتح سومنات

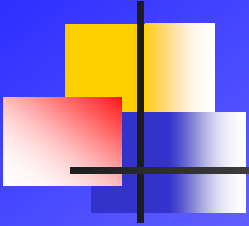
- 31- جوشن:سلاحي مانند جبهه كه از حلقه آهن بسازند و شبیه زره است.//غیبه:هر يك از آهنهای تنگ كوچك كه برای ساختن جوشن به كار می رود .//مغفر:زرهی كه زیر كلاه خود بر سر می گذاشتند ،كلاه خود .//رفرف:كرانه های زره كه آویزان باشند ،رفرفه،مفرد آن.

فتح سومنات



■ 32 - سوار که با سر به درون آن خارستان می رفت ، به هنگام بیرون آمدن همه اندام او چون هزار پا (پراز خار) می شد.

فتح سومنات

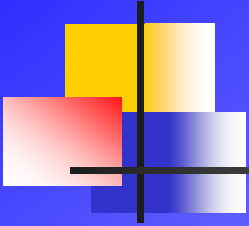


- 34- کمر کش: دلاور، شجاع، دلیر. // را: نشانه اضافه است: کمر کشان سپه هر روز خالی از حلیه به منزل بر می گشت.

فتح سومنات

- 35- جلاجل: جمع جُجلْ، زنگ كوچك، زنگوله ها، زنگوله هايي كه به پاي باز شڪاري مي بستند.
//ستاك: شاخه، شاخه نورسته، شاخه نورسته
تاك //پشيز: فئس، پولك.

فتح سومنات

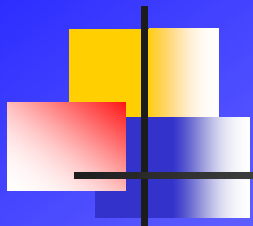


■ 38 - مصراع دوم: چشم ابدآکار نمی کرد و نمی دید .

■ 39 - نماز پیشین: نماز ظهر ، وقت ظهر .
// عبر: جمع عبرت ، چیز های شگفت آور .

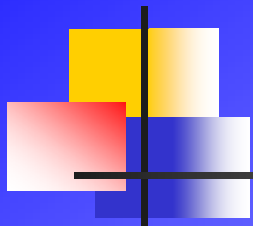
■ 41 - لوره: زمینی که سیلاب آن را کنده
باشد. // جز: شکاف ، خندق .

فتح سومنات



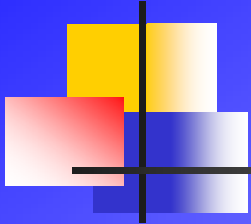
■ 42 - شب چون انسان ها بخوابند ، ماریرون
می آید و تا طلوع آفتاب انسان ها را با نفس
خود می کشد .

فتح سومنات



- 43. سبک گردیدن: مجازاً به معنی بیدار شدن ، مصراع دوم: آن مار گزیده تا قیامت از خواب بر نمی خیزد .
- 47. جمازه: شتر تندرو ، هیون. در بیت به ضرورت وزن به تخفیف میم تلفظ می شود .// دمام : قید مرکب پست سر هم ، متعاقب یکدیگر ، ردیف .

فتح سومنات

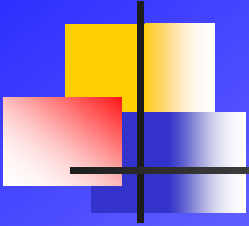


■ 51- لدر وه: نام قلعه يي در هندوستان.

فتح سومنات

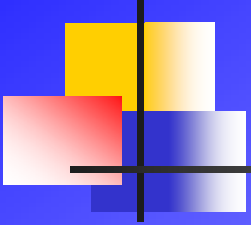
- 53- درنگ پیشه: سنگین ، با وقار . // فرّ: گریختن .
// شتاب کار: عجول ، شتابنده . // مصراع
دوم: مبارزان در گریختن از جنگ سنگین و در
حمله چابک بودند .

فتح سومنات



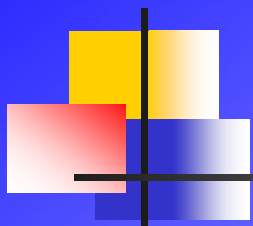
- 55. چیکودر: نام محلی است . صورت صحیح آن چیکلو دار است. // شیر شکر : شکار کننده شیر ، شیر گیر.

فتح سومنات



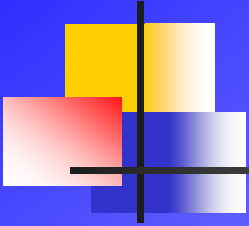
- **58-** برقله آن كوه مبارزاني به دست محمود كشته شدند كه هر يك خود صد غلام دلاور چون عنتره بن شداد داشتند .

فتح سومنات



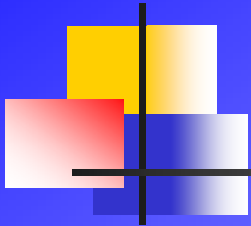
- 59- نهر و الهه: صحیح آن نهلوارہ، نام اصلی گجرات است و آن ایالتی است در هندوستان. // بهیم: نام یکی از رایان (شاهان) هند است. // مفخر: مصدر میمی است به معنی فخر، نازیدن.

فتح سومنات



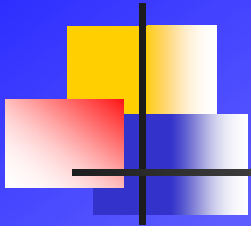
- 60- کنگره: دندانه های بالای دیوارهای قصرها ، شرفه . // دو پیکر : برج جوزاست که بلند است . * کاخهای شهر نهر واله چنان بود که کنگره دیوارهای آن به جوزا (دو پیکر) می رسید . به اصطلاح امروز کاخهای آن سر به فلک کشیده بودند .

فتح سومنات



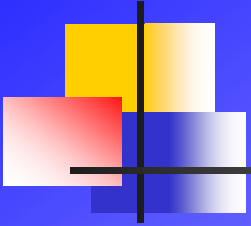
- 68. میانش : به سکون نون تلفظ خواهد شد. // عز عز: درختی زیبا و تنومند که در هر شرایطی رشد می کند . پیش آن حوض ، بتکده بی بزرگ قرار داشت که در میان آن بتی به زیبایی ماه و با قامتی بلند جا گرفته بود.

فتح سومنات



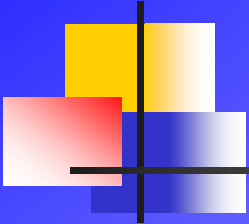
- 72 - دارني: نام بتکده يي در هند، ظاهراً تلفظ صحيح آن نازدين است. // تانيسر: نام بتکده ديگري در هند.

فتح سومنات



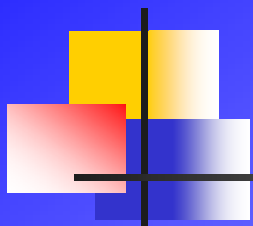
■ **73-** هیچ کس در راه از دست محمود جان سالم بدر نبرده مگر کسانی نظیر «بهیم» بدبخت که خود را زیر خس و خار پنهان کرده بودند.

فتح سومنات



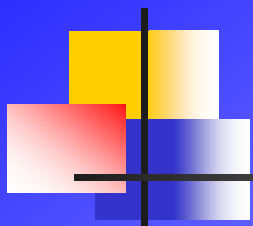
■ 101. آبگنگ: رود گنگ. // زلّت: گمراهی، لغزش
// جایگاه زلّت و شرّ: بدل از سومنات است و
توضیحی در باره آن می دهد. چه بگویم که میان
رود گنگ و سومنات، آن مرکز گناه و فسق چند
فرسخ فاصله است .

فتح سومنات



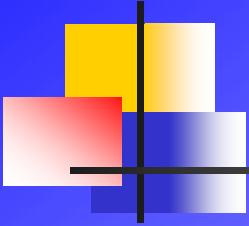
- 103. از کافرانی که برای حج به سومنات می رفتند، در راه ها از کثرت انسان ها رشته کاروان گسیخته نمی شد.

فتح سومنات



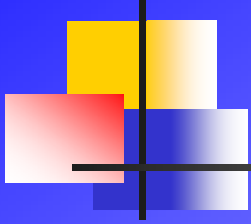
- 110 خانیان: ملوک خانیہ اند کہ محمود آنان را بر دشت کتر در چهار فرسخی بلخ شکستی داد // کتر: دشتی واقع در چهار فرسخی بلخ.

فتح سومنات



■ 114- جَلْدِي: چابڪي، زيرڪي . بت پرستان در
جنگ چستي ابراز كردند ولي سر انجام با تير
سلطان محمود حيات آنان به سر آمد.

رثاي محمود غزنوي



■ 1- شهر غزنین نه همانست که من دیدم پار
چه فتادهست که امسال دگرگون شده کار؟

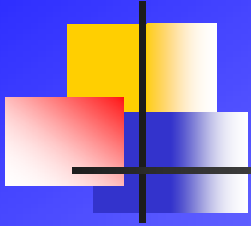
■ 2- خانه ها بینم پر نوحه و پر بانگ و خروش
نوحه و بانگ و خروشي که کند روح فگار

رثاي محمود غزنوي

■ 3- کویها بینم پر شورش و سرتاسر کوي
همه پر جوش و همه جوشش ازخيل سوار

■ 4- رسته ها بینم بي مردم ودرهاي دکان
همه بر بسته و بر زده هر يك مسمار

رثاي محمود غزنوي



■ 5- کاخها بینم پرداخته از محتشمان

همه یکسر زربض برده به شارسنان بار

■ 6- مهتران ینمبر روی زنان ، همچو زنان

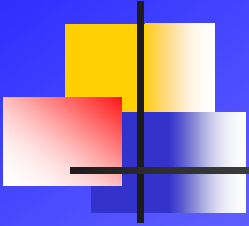
چشمها کرده به خونابه به رنگ گلنار

رثای محمود غزنوی

■ 7- حاجیان بینم خسته دل و پوشیده سیه
کله افکنده یکی از سر و دیگر دستار

■ 8- بانوان بینم بیرون شده از خانه به کوی
بر در میدان گریان و خروشان هموار

رثای محمود غزنوی



■ 3- خواجهگان بینم برداشته از پیش دوات
دستها بر سر و سرها زده اندر دیوار

■ 4- عاملان بینم باز مده غمگین ز عمل
کار ناکرده و نارفته به دیوان شمار

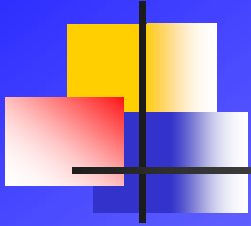


توضیحات رثای محمود غزنوي

■ وزن:فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (رمل مثنی
مخبون محذوف)

■ 1. غزنين :از شهر هاي مركزي افغانستان كنوني
كه در قرن هاي سوم تا ششم اهميت به سزايي
داشت و پايخت غزنويان بود . اين مرثيه را
فرخي در رثاي محمود غزنوي ساخته است .

توضیحات رثای محمود غزنوی



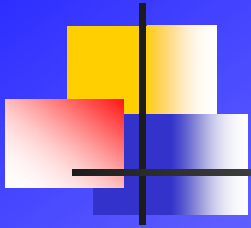
■ 5. پرداخته: صفت مفعولی، خالی

ربض: اطراف شهر، گرداگرد شهر.

شارستان: مرکز شهر

■ 6. زنان: زن ها، بین زنان و زنان جناس تام

است

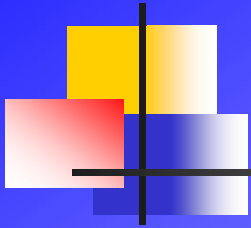


توضیحات رثای محمود غزنوی

- 7. کلاه افکندن: کلاه را به علامت احترام یا عزا از سر بر داشتن. // دستار: عمامه

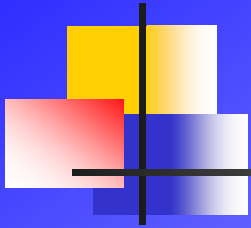
توضیحات رثای محمود غزنوی

- 10. عاملان: جمع عامل، مأمور دولت، والی، حاکم، در قدیم عامل بزرگترین مأمور شهرستان به شمار می رفت. // عمل: کار دولتی. // دیوان شمار: دیوان محاسبات، دیوان حساب، دستگاه محاسبات



توضیحات رثای محمود غزنوی

- 16. در این ابیات نوعی تجاهل العارف دیده می شود . فرخی خود می داند که چه حادثه یی رخ داده است ، اما خود را به ندانستن می زند .

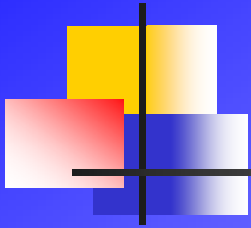


توضیحات رثای محمود غزنوی

■ 19. کاشکی: قید تمناست

■ 21. ماندن: برجای نهادن، گذاشتن، فعل متعدی است.

■ 22. دردا و دریغا: الف پسوند کثرت است.



توضیحات رثای محمود غزنوی

■ 23: لعل به کان باز شود: محمود به خاک گور باز می گردد

■ 24. باغ فیروزی: ظاهراً باغی است که خود محمود آن را ساخته است.



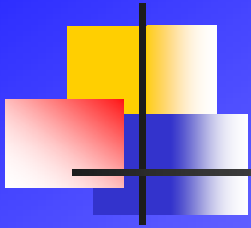
توضیحات رثای محمود غزنوی

- 26. قرمطیان: جمع قرمطي ، عنواني که به پیروان اسماعیلیه و خلفای فاطمی مصر از طرف مخالفانشان داده شده است . این نام از حمداله قرمط گرفته شده است



توضیحات رثای محمود غزنوی

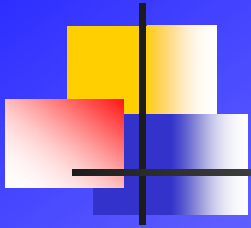
- 28. بهار: در سنسکریت به معنی دیر یا بتخانه است، نوبهار معبدی بود در بلخ که برمکیان تولیت آن را داشتند.



توضیحات رثای محمود غزنوی

■ 34. شغب: آشوب، شور و غوغا. // بگذار
: بگذراندن، فعل متعدی است.

■ 35. قنوج: کنوج، شهری در بخش فرح آباد، در
کنار رود گنگ.



توضیحات رثای محمود غزنوی

■ 39. چوگانی: ظاهراً نام مکانی است خاص در نزدیک غزنین

■ 40. غرض: شرح، بیان، اظهار مطلب از طرف کوچکترها به بزرگترها. // از پس: حرف اضافه مرکب، از برای



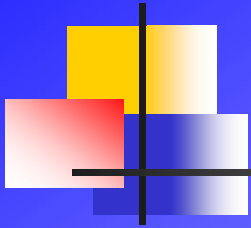
توضیحات رثای محمود غزنوی

■ 43. خفتن: مصدری است برای تأکید فعل که قید شمرده می شود .

■ 46. بنیا سودی: بای تأکید

■ 49. کران و کنار: جناس قلب دارد .

■ 50. يك دمك: قید زمان

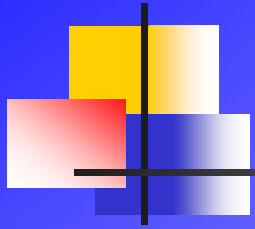


توضیحات رثای محمود غزنوی

■ 54. شخودن: خراشیدن، به ناخن کردن

■ 59. فزع: بیم هراس ترس

■ 60. گرفتستی: گرفته ای این نوع فعل را مرحوم بهار فعل نیشابوری نام داده است



توضیحات رثای محمود غزنوی

■ 61. لا جرم : قید مرکب

■ 66. هگرز: هرگز. // زلت : لغزش ، خطا .

■ 68. کناد : فعل دعایی است ، ان شاءالله بکند .

رخ او

■ 1- مرا چه وقت خزان و چه روزگار بهار؟
چه دور باید بودن همي زروي نگار

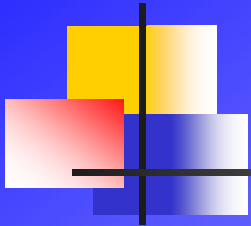
■ 2- بهار من زخ او بود و دور ماندم ازو
برابر آمد بر من کنون خزان و بهار

توضیحات رخ او

- وزن: مفاعِلن فعلاَتِن مفاعِلن فعِلن (بحر مجتَبِئ
مَثَمَّن مَخْبُون مَحذُوف)
- چه: حرف ربط است و برای برابری به کار می
رود: چه ... // چه : (در مصراع دوّم) حرف
ربط است به معنی زیرا

توضیحات رخ او

- 4. نگارین: صفت نسبی، آراسته، مزین، محبوب، معشوق. // فرخار: نام دو شهر است: یکی در تبّت و دیگری در ماوراءالنهر، در لغت به معنی دیر و معبد و بتخانه است و در ادبیات فارسی مردم فرخار به زیبایی شهرت دارند.



توضیحات رخ او

■ 5 - نَرَنْدُ: پَرْمَرْدَه، اَندوَهگین

■ 7. زبهر: حرف اضافه مرگب ، برای

■ 8. بی دیدار: صفت مرگب، زشت، بی قواره، بد
منظر

پرند نیلگون

■ 1- چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار
پرنیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار

■ 2- خاک را چون ناف آهو مشک زاید بی قیاس
بید را چون پَرطوطی برگ روید بی شمار

توضیحات پرند نیلگون

- وزن: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (بحر رمل
مَثْمَن محذوف)
- حَبَّذَا: از «حَبَّ» (فعل) + «ذَا» (اسم اشاره)،
خوشا، نیکا، در مواقع مدح به کار می رود. //
- خَرَّمَا: خَرَّم + (کثرت)، خوشا.

توضیحات پرند نیلگون

■ 5. مُرسَله: گردنبند.

■ 6. مُل: شراب.

■ 11. رود: نوعی ساز زهی. // مطرب: نوازنده. //

چربدست: ماهر، زبردست، چابک

توضیحات پرنده نیلگون

■ 14. مَطْرَد: درفش، درایت

■ 15. بُسِّد، مرجان // میان «نارو نار» جناس تام است

زلف دلبر

■ 1- زبس پیچ و چین، تاب و خم زلف دلبر
گهی همچو چوگان شود، گاه چنبر

■ 2- گهی لاله را سایه سازد ز سنبل
گهی ماه را درع پوشد ز عنبر

توضیحات زلف دلیر

■ وزن: فعولن فعولن فعولن (بحر متقارب
مَثَمَّنْ سالم)

■ 1- . پیچ، چین، تاب، و خم: هر چهار کلمه به معنی شکن و خمیدگی و تا و شکنج زلف است. هر چهار کلمه به يك معنی است. از نظر بدیع نوعی اعداد (سیاقه اعداد) است

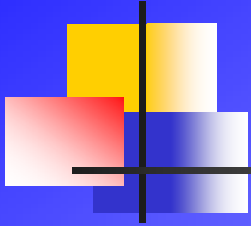
توضیحات زلف دلبر

- 2- لاله: استعاره مصرّحه است از روی چهره
// دِرْعُ: لباس جنگی که از حلقه های آهن سازند،
در اینجا مرا زلف است .

توضیحات زلف دلیر

- 3- عُوْدِ هِنْدِي: درختي معطر است كه از آن صمغ هم به دست مي آيد، مراد از عود هِنْدِي، زلف معشوق است. // اَذْفَرُ: پر عطر، بوياء، تَدْبُوِي، مَشِكِ اَذْفَرُ: زلف يار.

توضیحات زلف دلیر



- 6-7. فری: از اصوات، آفرین، احسنت
- 8- به: حرف اضافه است که بیان جنس می کند. به ماه و صنوبر همی خواندم او را: یعنی او را از جنس ماه و صنوبر می دانستم

توضیحات زلف دلیر

■ 15-16. نرمك: آهسته، آرام. // به زیر لب اندر:
متممی با دو حرف اضافه

■ 17 - ازبهر: حرف اضافه مرگب، برای.

■ 21 - در این بیت صنعت تنسیق الصفات به کار
رفته است



بهار تازه روي تراز پار

■ **1-امسال تازه روي تراآمد همي بهار**
هنگام آمدن نه بدین گونه بود پار

■ **2- یار از ره اندرآمد چون مفلسي غریب**
بي فرش و بي تجمّل و بي رنگ و بي نگار

توضیحات بهار تازه روی تراز پار

■ وزن: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع
مثنی اخب مکفوف محذوف)

■ 1. تازه روی: باطراوت، شاداب. // نه : قید نفی



توضیحات بهار تازه روی تراز پار

■ 4. دستِ بید: اضافه استعاری است، شاخه

بید //

بیجاده: نوعی از سنگ های گران قیمت شبیه
یاقوت.

■ 7. سوار: راکب، ظاهراً لاله را از آن جهت که بر
روی ساقه قرار دارد، سوار خوانده است.



توضیحات بہار تازہ روی تراز پار

- 10. خواجہ: منظور وزیرزادہ ابوالحسن حجّاج
علی بن فضل بن احمد است۔



باغ شد پدرام

- 1- گل بخندید و باغ شد پدرام
ای خوشا این جهان بدین هنگام
- 2- چون بناگوش نیکوان شد باغ
از گل سیب و از گل بادام

توضیحات باغ شد پدرام

■ وزن: فاعلاتن مفاعِلن فعِلن (بحر خفیف مسدّس
محدوف)

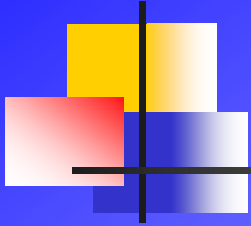
■ 1. پدرام: خوشدل، خرّم، آراسته، نیکو

■ 2. بُناگوش: بن + ا (علامت اضافه) + گوش: بُن
گوش، شقیقه، پشت گوش

توضیحات باغ شد پدرام

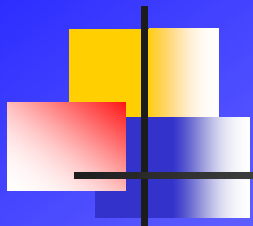
- 4- زندواف: زندباف، زندخوان، بلبل به مناسبت آنکه زند را خوانندگان خوش آواز خوانده اند، بلبل و فاخته را نیز گفته اند
- 7- در بیت آرایه موازنه است

توضیحات باغ شد پدرام



- 9- خام: ناپخته: ناآزموده. // پخته: مجرب، اندیشیده، آزموده و ایهام به شراب پخته. // در این بیت هم آرایه ردّالصدر الی العجز (خام... خام) و هم آرایه تضاد (خام و پخته)

توضیحات باغ شد پدرام



- 12. فرو آرام: خاموش باش، دم درکش.
- 15. مدام: شراب انگوری، باده. // بین مدام و مدام جناس تام است.
- 16. قوام: نظام، انتظام، پایه



ماه را نتوان دید هر زمان

■ 1- گفتم: مرا سه بوسه ده ای شَمْسَة بتان

گفتا: زحور بوسه نیابی درین جهان

■ 2- گفتم: زبهر بوسه جهانی دگر خواه

گفتا: بهشت را نتوان یافت رایگان



توضیحات ماه را نتوان دید هر زمان

- وزن: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع
مَثَمَّنْ اِخْرَبْ مَكْفُوفْ مَحْذُوفْ)
- . شمسه بتان: خورشید زیبارویان، شمسه خود
به معنی بت هم به کار می رود. // حور: جمع
أَحْوَرٌ و حَوْرَاءُ، زیبارویان سیاه چشم بهشتی،
این کلمه را در فارسی مفرد می گیرند و بار
دیگر آن را با الف و نون جمع می بندند.



توضیحات ماه را نتوان دید هر زمان

■ 2. رایگان: صفت مرگب، آنچه در راه به دست
آورند

■ 8. آبدان: آبگیر، غدیر

■ 9. تازه کردن: شاداب کردن



توضیحات ماه را نتوان دید هر زمان

■ 12. قصیده در مدح امیر محمد پسر سلطان محمود غزنوی است

■ 13. محمد محمود: محمد بن محمود، اضافه بنوت

■ 15. روزبار: روز شرفیابی به حضور بزرگان



توضیحات ماه را نتوان دید هر زمان

■ 16. نثار: پاشیدن چیزی // برش و برم: جناس
مطرف دارند.

■ 18. جنان: جمع جنّت، بهشتها، فردوسها، باغها

■ 19. دلایل: جمع دلالت



دگر باره بیفروخت جهان

■ 1- میغ بگشاد و دگر باره بیفروخت جهان
روزي آمد که توان داد ار آن روز نشان

■ 2- روزي آمد که چنین روز همي دید زمین
روزي آمد که چنین روز همي یافت زمان



توضیحات دگر باره بیفروخت جهان

- وزن: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر هزج
متمن مخبون محذوف)
- 1- میغ: ابر، سحاب. // میغ بگشاد: ابرها به کنار
رفت

توضیحات دگر باره بیفروخت جهان

- 2. میان « زمین- زمان » جناس اشتقاق است.
- 6. زَرْقُ: دورنگی، دورویی، نفاق. // ذُلُّ: خواری، مذلل. // هَوَانُ: سبکی، خواری، ذلت.
- 7. // کمر بر میان بستن: کنایه از آماده خدمت شدن است



توضیحات دگر باره بیفروخت جهان

- 8- مقيمان فلك: ظاهراً اجرام آسماني، ستارگان،
يا ساكنان افلاك
- 10- كُفات: جمع كافي، كاردانان، افراد با
كفايت // دستور: وزير
- 12- غنودن: آرمیدن
- 21- ابر: خاطره، یاد

توضیحات دگر باره بیفروخت جهان

- 26. بَهِمان و فُلان: از مُبهماتند، افراد نامعیّن و
- 27. نیام: غلاف هرچیز
- 29. قِلاده: گردن بند
- 30. بازي: باز + ي (مصدري) // ، خاصیت باز
- 31. مَلِکان: جمع فارسي، ملك، پادشاه // فَرَغ:
هراس // در این بیت لف و نشر مرتب سه تایی
به کار رفته است

توضیحات دگر باره بیفروخت جهان

- 31. مَلِكَانُ: جمع فارسي، ملك، پادشاه // فَرَعُ: هراس // در این بیت لف و نشر مرتب سه تایی به کار رفته است
- 36. عُنْوَان: سرآغاز نامه، سرنامه
- 37. زيادي: بزيَد ان شاء الله، فعل دعائي است.



با کاروان حله

- 1- با کاروان حله برفتم ز سيستان
با حله تنیده زدل بافته جان
- 2- با حله يي بريم ترکيب او سخن
با حله يي نگارگر نقش او زبان

توضیحات با کاروان حُلّه

- وزن: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع
مثنیٰ اخرب مکفوف محذوف)
- . حُلّه: بُردیمانی، پارچه ابریشم، لباس و پوشاک
// حُلّه: استعاره از شعر است.

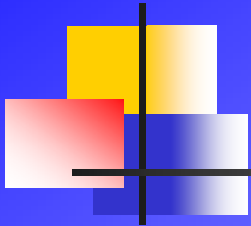
توضیحات با کاروان حله

- 4 - هر: صفت مبهم // صنایع: صنیعه و صنعت، به کار بردن مهارت و سلیقه در نشان دادن زیبایی، هنر، منظور فرخی صنایع لفظی و معنوی است که مجموعاً بدیع خوانده می شود. // بدایع: جمع بدیعه، چیزهای نادر و عجیب. // در بیت آرایه موازنه است.

توضیحات با کاروان حله

- 8 - دادي: داد+ ي (استمراري): مي داد. // مرا:
به من، براي من، را حرف اضافه است. هر
لحظه خرد به من مزده مي داد که شعر تو را
مشهور و ثروتمند خواهد کرد.

توضیحات با کاروان حله



- 10- ریشتن: تافتن، تابیدن.
- 12- محمد میراحمد : یکی از امرای چغانی که ممدوح فرّخی است



بسیج راه

■ چون بسیج راه کردم سوي بُست از سیستان
شب همي تحویل کرد از باختر بر آسمان

■ روز چون قارون همي نادید گشت اندر زمین
شب چو اسکندر همي لشکر کشید اندر زمان

توضیحات بسیج راه

- وزن: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (بحر رمل
متمن محذوف)
- 2. قارون: نام مردی که در فرهنگ اسلامی به
ثروت بسیار و مال اندوزی ضرب المثل است

توضیحات بسیج راه

- 3. جامه عبّاسیان: جامه سیاه، چون عبّاسیان لباس سیاه بر تن می کردند. گفته اند: «شعار عبّاسیان سیاه است». // رومی: منسوب به روم، کنایه از روز و سفیدی. // طیلّسان: (taylasan): نوعی بالاپوش گشاد و بلند، ردا

توضیحات بسیج راه

■ خونریز: کنایه از باده، شراب

■ 7. عروسان سپهر: کنایه از ستارگان

■ 9. کُحْلي: صفت نسبی

■ 11. سهمگین: سَهْمٌ (بیم، ترس) + گین (پسوند

اتصاف

■ 19. پالهنگ: ریسمانی که بر يك جانب لگام

اسب بندند، زمام کشتی

توضیحات بسیج راه

■ 20- جانور گش: صفت فاعلي، حمل کننده
انسانها

■ 21. طِيسَمْ آگين: طلسم شده، دارنده طلسم

■ 22. ميمند: از شهر هاي خراسان قديم بر سر
راه بلخ به مرو. زادگاه خواجه منصور بن احمد
ميمندي // بان: مشك بيد، نام درختي است

توضیحات بسیج راه

- 23-24. رودبار: رودخانه، رود بزرگ
- 30. در این بیت صنعت طرد و عکس به کار رفته است



آن دو چشم سیاه

- 1- به جان تو که نیارم تمام کرد نگاه
زبیم چشم رسیدن بدان دو چشم سیاه
- 2- زآنکه نرگس لختی به چشم تو ماند
دلیم به نرگس بر شیفته شده ست و تباه

توضیحات آن دو چشم سیاه

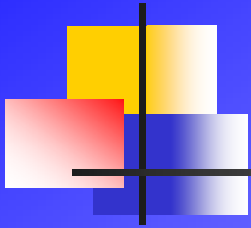
- وزن: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعطن (بحر مُجَنَّبٌ مَثَمَّنٌ مخبون محذوف)
- 1. یارستن: توانستن
- 3. دراین بیت تشبیه تفضیل به کار رفته است.



جان بدهم و دل ندهم

■ 1- اي دوست به صد گونه بگردي به زماني
گه خوش سخني گيري و گه تلخ زباني

■ 2- چون ناز کني، نازِ ترا نيست قياسي
چون خشم کني، خشم ترا نيست کراني



توضیحات جان بدهم و دل ندهم

- وزن: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن (بحر هَزَج
مَثَمَّنْ اِخْرَبْ مَكْفُوفْ مَحْذُوفْ)
- 3. غالبه دادن: ظرفی که در آن غالبه ریزند.
غالبه: بوی خوشی است مرکب از مشك و عنبر
و چیزهای دیگر، غالبه دان کنایه از دهان
معشوق است



گواهي دل

■ 1- دل من همي داد گفتي گوايي
که باشد مرا روزي از تو جدائي

■ 2- بلي هرچه خواهد رسيدن به مردم
برآن دل دهد هر زماني گوايي

توضیحات گواهی دل

- وزن: فعولن فعولن فعولن (بحر متقارب
متمن سالم)
- 2. در این بیت ردّ القافیه به کار رفته است
- 6. زودسیری: حاصل مصدر مرکب

توضیحات گواهی دل

- **10.** نشایی: از شایستن و شاییدن: سزاوار بودن، درخور بودن. از این فعل امروز تنها شاید به صورت قید شك و تردید به کار می رود و دیگر صیغه های آن کاربردی ندارند
- **13.** میان «گاه و آگاه» جناس مطرّف وجود دارد.



بندهای از ترجیع بند فرخی

■ 1- زیباغ ای باغبان ما را همی بوی بهار آید
کلید باغ ما راده که فردامان به کار آید

■ 2- کلید باغ را فردا هزاران خواستار آید
تو لختی صبرکن چندانکه قُمری بر چنار آید



بندهایي از ترجیع بند فرخی

■ چو اندر باغ تو بلبل به دیدار بهار آید
ترا مهمان ناخوانده به روزي صدهزار آید

■ کنون گر گلبنی را پنج شش گل در شمار آید
چنان دانی که هر کس را همی زوبوی یار آید



بندهای از ترجیع بند فرخی

■ بهار امسال پنداری همی خوشتر زیار آید
ازین خوشتر شود فردا که خسرو از شکار آید

■ بدین شایستگی جشنی بدین بایستگی روزی
مَلِك را در جهان هر روز جشنی باد و نوروزی



توضیحات بندهایی از ترجیع بند فرخی

■ وزن: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (هزج
مثنیٰ سالم)

■ ترجیع بند غزلهایی است که به وسیله یک بیت
ثابت مصرع به هم مربوط شده باشد



توضیحات بندهایی از ترجیع بند فرخی

- 1. مان: در فردامان: ضمیر اوّل شخص جمع است
- 2. قمری بر چنار آید: کنایه از رسیدن بهار است
- 7. قنینه: در عربی قنینه و در فارسی قنینه(به تخفیف) صُراحی، شیشه.// در نماز آمدن: سجده کردن
- 10. عَلم های بهاری: کنایه است از گُلها و سبزه ها.
- 15. سِتاک: شاخه نورسته،

توضیحات بندهایی از ترجیع بند فرخی

■ 16. طیلسان: جامه گشاد و بلند. // وشي
(vašši): وش + ي (نسبت) وش: نام شهری
از نواحی بلخ که پارچه های مرغوبی در آن
بافته می شد. پارچه ابریشمی، اطلس. // پرنیان:
حریر منقش

■ 17. ارغوان: نام درختی که گلهای سرخ دارد.

توضیحات بندهایی از ترجیع بند فرخی

- 19. غم دیرینه: ترکیبی وصفی، اندوه کهن
- 23. بیشت: بیش + ت (ضمیر مفعولی): بیش از این تو را
- 38. شُشتر: شوشتر: شهری قدیمی که در 126 کیلومتری شمال اهواز قرار دارد
- 39. تَذَرُوْ: قرقاول
- 41. بیغوله: گوشه بی دور از خانه و آبادی



توضیحات بندهایی از ترجیع بند فرخی

■ 46. بان: درختی است که به معنی لادن هم آمده است

■ 47. در مصراع دوّم، آرایه عکس به کار رفته است.



توضیحات بندهایی از ترجیع بند فرخی

■ 51. پَرَنگ: برق شمشیر

52. کُنْگ: پرنده یی عظیم الجثّه با پاها و بالهای

بلند، برخی آن را دُرنا دانسته اند. // بونصر

پلنگ: نام نوازنده یی است



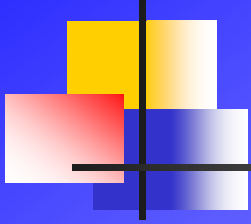
توضیحات بندهایی از ترجیع بند فرخی

- 53. شوخ: زیبا // شنگ: زیبا
- 55. ملك يوسف: برادر کهتر محمود غزنوی
- 57. چگل: نام شهری است که از ترکستان که مردم آن بغایت خوشرویی و شجاع اند



توضیحات بندهایی از ترجیع بند فرخی

- 58. آیه الكرسي: آیه 256 از سورة بقره (دوم) که بعضي آن را به هنگام خفتن براي حفظ خانه از دستبرد قرائت مي کنند
- 65. چاهي: چاه+ي(نسبت و لياقت): لايق چاه، به چاه انداختني



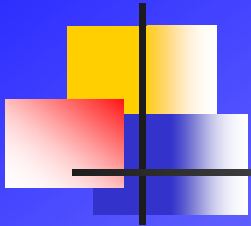
سه غزل ، غزل (1)

■ ندهم دل به دست تو ندهم

گر به تو دل دهم ز تو نرهم

■ کوي تو جایگاه فتنه شده ست

بر سر کوي تو قدم ننهم



سه غزل ، غزل (1)

- دوستان از فراق تو شِکُهند
من همي از وصال تو شِکُهم
- گر منِ لابه سازِ چربِ سخن
چه بسی لابه ها به دل ندهم



سه غزل ، غزل (1)

■ سخت بسیار حيله بايد كرد

تا زدست تو سنگدل بجهم

توضیحات

■ وزن: فعلاتن مفاعلن فعلن (خفیف مسدّس
محدوف)

■ 3. شِکْهِیدَنْ: ترس داشتن، بیم داشتن

■ 4-5. لابه ساز: زاری کننده، درخواست کننده. //

چرب سخن: خوش سخن. // لابه: فریب، مکر،

غزل (2)

■ نو بهار آمد و بشکفت به یکبار جهان
بر سر افکنده زمین هر چه گهر داشت نهان

■ تا زخواب خوش بگشاد گل سوري چشم
لاله سرخ ببندد همي از خنده دهان

توضیحات

■ وزن: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعطن (بحر رمل مثنّ
مخبون محذوف)

■ 2. گل سوري: يا گل گلاب // خندیدن: دمیدن و
شکفتن گل و گیاه. // دهان از خنده بستن: از خودنمایی
دست برداشتن



غزل (3)

■ اي دوستي نموده و پيوسته دشمني
در شرط ما نبود که با من تو اين کني

■ دل پيش من نهادي و بفريفتي مرا
آگه نبوده ام که همي دانه افکني

توضیحات

■ وزن: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع
متمن مکفوف محذوف)

■ 2. دانه افکندن : فریفتن به تدریج

■ 4. از پی: حرف اضافه مرکب، برای

توضیحات

■ 6. سزیدن: سزاوار بودن

■ 7. رَهِي: بنده، چاکر. // ایمنی: ایمن +
ی (مصدري)، در امان بودن



چند رباعي

- آن مشك سیه كه با سمن پیوسته ست
از دیدن او دل جهاني خسته ست
- يا رب ز نخست هم بر انسان رُسته ست
يا او به تكلف فراوان بسته ست؟

توضیحات

■ 1-2. مُشْكِ سیه: استعاره از زلف معشوق. //

سَمَنْ: استعاره از رخسار یار

■ 3-4 سر خصم به سنگ کوبیدن: منهدم ساختن

دشمن

شرح حال كسايي

■ ابوالحسن مجدالدين كسايي به گفته خودش روز چهارشنبه بيست و هفتم شوال سال 341 هجري قمری به دنيا آمده است تا سرود گوید ، در پنجاه سالگي يا اندكي ديرتر يا زودتر سر از خواب برداشته و زندگاني را نزديك به پايان و خود را اسير معاش زن و فرزند يافته است.

ویژگی های شعر کسایی

■ در تشبیه، خاصه تشبیه محسوس، دقتی خاص دارد، در شعر به رنگ بیشتر از شکل توجه نشان می دهد، و این عامل رنگ، تصاویر شاعرانه او را که بیشتر حسّی اند با نیرومندی به ذهن می رساند

ویژگی های شعر کسایی

- در شعر کسایی دو خصوصیت عمده به چشم می خورد: دورپردازی خیال، و اعتقاد پابرجا

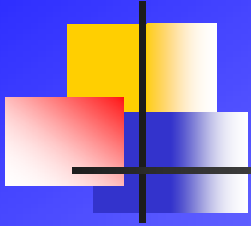
ویژگی های شعر کسایی

■ کسایی به همان اندازه که شاعری نکته سنج است و وسعت دید و پرواز اندیشه دارد، در ایمان و اعتقاد نیز پابرجاست و در عظمت روح تا به حدی است که شاعری مسلمان و قدرتمند چون ناصر خسرو او را «شهره کسایی» می نامد.

ویژگی های شعر کسایی

- کسایی مدیحه هم سروده، اما مدح پیشه نیست، گویی ستایش او از مخلوق جنبه سپاسگزاری از احسان دارد
- کسایی شیعی است و در مدح حضرت پیامبر(ص) و حضرت علی(ع) اشعاری نغز دارد

بهار



■ باد صبا در آمد فردوس گشت صحرا
آراست بوستان را نیشان به فرش دیبا

■ آمد نسیم سنبل با مشک و با قَرْنَفُل
آورد نامه گل باد صبا به صهبا

توضیحات

- وزن: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن (بحر مضارع مَثَمَّنْ اِخْرَبْ)
- 1. نيسان: ماه هفتم تقويم سُرياني معادل ماههاي فروردين و اردیبهشت ايراني
- 2. نسيم: بوي خوش. // فَرَنْقُلٌ: كلمه اي يوناني و نام گياهي است كه گلهاي قرمز و صورتی دارد

توضیحات

- 3. نقطه زده: منقوط، خال گذاري شده
- 4. آب کبود بوده: آب کبود شده، آبی که به رنگ کبود درآمده است. // صَنْدَلٌ: معرّب چَنْدَنُ، نام درختی است که چوب آن سرخ و سفید و معطر است. // سوده: ساییده شده، هموار. // مُطْرًا: ترو تازه، با طراوت.

توضیحات

- 5. نبید: شراب، شراب خرما، آب افشردة حبوبات. // هامون: صحرا، خشكي، برّ، مقابل دریا. // گلگون: سرخ، به رنگ گل. // خَدَنُگْ: درختي بسیار سخت که از چوب آن نیزه و تیر و زین اسب مي سازند. // قُبَّه: گنبد، سقف برجسته و مُدَوَّر. // خَضْرَا: مَوْنَتْ أَخْضَرُ، سبز، آسماني

توضیحات

- 6. سِتْبَرَقْ: اِسْتَبْرِكْ، دیبای ستبر، حریر ضخیم.//
خَوْرَنْقْ: مَعْرَب خُوْرَنْه = خورنگاه، خورنق: نام
کوشکی در نزدیکی حیره بود که گویند نعمان بن
منذر آن را برای اقامت بهرام گور سامانی
ساخته.// سَعْدُوْ اَسْمَا: اسم عاشق و معشوقی در
شعر عرب، همچون زال و رودابه، شیرین و
فرهاد در ادبیات فارسی.

توضیحات

- 7. طَيْسَان: ردا. // رُهَبَان: هم صفت مفرد است به معنی زاهد و که جمع آن رَهَابِين و رَهَابِنَه است، و هم جمع راهب که معادل کلمه ترسا در فارسی است. راهبان لباس بلندی می پوشیدند. // بُسَدِين چلیپا: صفت و موصوف مقلوب. چلیپا: صلیب، چوب چهارپر که مسیحیان به نشانه دار حضرت عیسی بر گردن آویزان کنند، کسایی مروزی در اینجا خطوط شکسته بی را که به هنگام درخشش برق در آسمان پیدا می شود به صلیب مرجانی تشبیه کرده است.

توضیحات

- 8. گُرازیدن: به ناز راه رفتن، خرامیدن.//
فرازیدن: افراشتن، بلند ساختن.// راغ: مرغزار،
دامن کوه صحرا.

توضیحات

- 9. کنگ: پرنده بزرگ و درازپایی که در مواقع سرما به نقاط گرمسیر مهاجرت می کند. // چَرَعُ: پرنده شکاری از نوع باز و شاهین، رنگ آن سیاه است اما در شعر فارسی آن را دورنگ و گاهی هم رنگارنگ خوانده اند. // خَلْخُ (شکل دیگر آن قَرْلُقُ): طایفه یی از ترکان، ترکان قرق به زیبایی شهرت داشتند. این طایفه در غرب جبال آلتای می زیستند. // شاعر سرما را به سپاهیان صف کشیده مانند کرده است.

توضیحات

- 10. دُرَّاج: پرنده يي درشت تر از كَبْك كه رنگين و خوش آواز است. // عُرْوَه: نام شاعري است كه به عَفْرَا دختر عمّ خود عاشق بود. // عَفْرَا: نام معشوق عُرْوَه و دختر عموي او.

توضیحات

- 11. نارون: درختی است چتری و زیبا. // میان نارو نارون نوعی جناس است، آرایه مراعات النظیر هم میان قمری، ساری، نارو، و یاسمن و نسترن و نارون دیده می شود.

توضیحات

- 12. حُلَّة: جامه نو، حریر حُلَّة: حله حریر. //
مِظَلَّة: اسم آلت، سایبان. // کِلَّة: چادر، خیمه. //
دارا: از پادشاهان کیانی، داریوش اول، دوّم و
سوّم را هم دارای اول و ... نویسند.

توضیحات

- 15. مولی: ممال مولی از نام های حضرت باری تعالی است // بین لیلی، مولی و تجلی نوعی تسمیط به کار رفته است و در همه ابیات سجع رعایت شده است.

توضیحات

- 17. برج ثور: منطقه دوّم از مناطق دوازده گانه منطقه البروج (منطقه البروج دایره فرضی است که برجهای دوازده گانه روی آن قرار دارند). //
- جوزا: برج سوّم از بروج دوازده گانه.

توضیحات

- 20. شاه إسپَر غُم = شاهسپرم: ریحان،
- 23. صورت مهنا: روی دلنشین

توضیحات

- 27. مشکبوي عالم: دنيای معطر و خوشايند.
- 30. تولّا: اصطلاح خاصّ شيعه، دوستي اهل بيت.
- 31. مُمَجَّد: با مجدو شرف
- 34. برفشانده: رانده شده. // مَوَلِي: سرور، مخدوم. // مَوَلِي: بنده آزاد شده. // میان «مولى و مولى» جناس تام است

توضیحات

■ 36. مُعَادَا: مُعَادَةٌ: دشمنی

■ 37. مِطْرَدُ: عِلْمٌ، رَايْتُ. // طَوْعٌ: گردن نهادن،

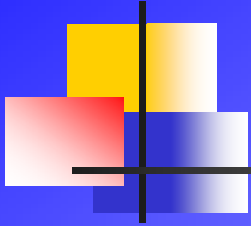
اطاعت. // غَزُ وِ يَغْمَا: دو قبیله از ترکان، در

اینجا تشبیه قاتلان حسین (ع)

توضیحات

- 41. ويحك: واي بر تو. // مُفاجا: ناگهان، يکباره.
- 42. مصقول: سرخ
- 44. ماني: به هنرمندي و صورتگري شهرت دارد و کتابي به نام ارتنگ به او نسبت داده اند. اينکه در اینجا نام او جزو «کافران» آمده

توضیحات



■ 48. بی خار گشتنِ خرما: آسان کردنِ کار مشکل



موي سپيد و روي سپاه...

■ وزن: فاعلاتن مفاعلن فعلن (بحر خفيف مسدس
مخبون)

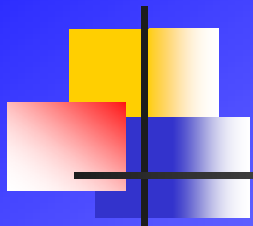
■ چون سر من سپيد ديد بتم

گفت تشبيه شيب و سخت عجب

■ گفت: موي سپيد و روي سپاه

همچو روز است درميانه شب

نوبهار



- به نوبهار جهان تازه گشت و خرّم گشت
درخت سبز علم گشت و خاک مُعلم گشت
- نسیم نیشبان جبرئیل گشت مگر
که بیخ و شاخ درختان خشک مریم گشت

توضیحات

■ وزن: مفاعِلن فعلاَتِن مفاعِلن فعِلن (بحر مجتثٌ
مَثَمَّن مَخْبُون مَحذُوف)

■ . شَيْبٌ: پیری

■ 6. نوح با ساختن کشتی قوم مؤمن خود و انبوهی
از جانوران را نجات داد، کافران در آن طوفان
غرق شدند و قصه نوح را در سوره هود، 11/
آیات 25-49 بخوانید.

توضیحات

- 7. چشمان: چشم + ك (تحبيب) + ان، چشمان دلنشین، چشمان دوست داشتنی

توضیحات

- 8. کافور: ماده معطر جامدی که از بعضی از گیاهان به دست می آورند
- 9. نانورد: ناپسند، بدردنخور. // میان « درد و نورد» جناس مطرف است.

توضیحات

- 12. مُعْقَرَبْ: خمیده، کج. // معلق: آویخته، آویزان. // عَنَبَرین عقرب: عقرب عنبرین، عقرب: صورتی از منطقه البروج واقع میان میزان و قوس، این برج از این جهت جالب است که در نزدیکی آن دسته های فراوان ستاره های خوشه یی و سحابی قرار گرفته، کسانی زلف بر چهره ریخته معشوق را به عقرب عنبرین مانند کرده است. درباره عنبر پیش از این توضیح داده ایم. // زُهره: ناهید، دومین سیّارة منظومة شمسی. ونوس.

توضیحات

- 13. شَبَه: شَوَه، شَبَقْ، گونه یی از سنگهای لیمیت که رنگ سیاه برّاقی دارد و در جواهرسازی به کار می رود
- 15. سَلَبْ: جامه، لباس. // رَقْم: علامت، نشان
- 16. شَسْتْ: قَلَاب، حلقه. // ذَقْن: چانه

توضیحات

■ 17. اَوْرَنَدَن: افکندن.

■ 18. چَرْدُ: حشره يي کوچکتر از ملخ شبیه
جیرجیرک که به هنگام گرما در گندمزارها صدای
تیز و کشیده يي مي کند. // نیمروز: قید زمان
است، ظهر

درس 3

■ صبح آمد و علامت مصقول برکشید
وز آسمان شمامه کافور بردمید

■ گویی که دوست قرطه شعر کبود خویش
تا جایگاه ناف به عمدا فرو درید

توضیحات

- وزن: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بحر مضارع)
- 1. شَمَامَه: در تداول به تخفیف شمامه، دستنبو، گلوله یی مرکب از مواد خوشبو که به دست می گرفتند و می بوییدند
- 2. قُرْطَه: پیراهن، نیم تنه. // شَعْرُ: نوعی پارچه ابریشمین نازک و مرغوب

توضیحات

- 4. کَلَّة مصقول: کَلَّه : چادر، سراپرده، مصقول:
صیقل داده شده، سرخ، کَلَّة مصقول، چادر سرخ
و درخشان
- 6. خوید: با واو معدوله (xid) غلَّة نارسیده
- 16. جَزْعُ: سنگی سیاه با خالهای سفید و زرد و
سرخ که چشم را بدان مانند می کردند

توضیحات

- 21. مِطْرَفْ: جامعة خز، چادر خز
- 23. وَسَخْ: چرك
- 31. خيش: نوعي كتان خشن

درس 4

■ وزن : مفاعِلن فعلاَتِن مفاعِلن فعِلن (بِحَر مجتَث
مَثَمَن مَخْبُون مَحذُوف)

■ بِنَفْشَه زار بپوشد روزگار به برف
درونه گشت چنار و زریر شد شنگرف

■ که برف از ابر فروآید، ای عجب، هر سال
از ابر من به چه معنی همی برآید برف؟

توضیحات

- 1. بپوشید: بپوشانید. // درُونه: کمان حلاجی. //
زَریر: گیاهی زرد که در رنگرزی به کار می
رفت، در اینجا به معنی زرد استعمال شده
است. // شَنگَرَف: رنگ سرخ

توضیحات

- 3. جافي: جفاكار، ستمگر
- 5. غِلاف: پوشش. // طَرْف: بندکمر
- 9. ستوروار: قید است، چون چارپایان، یعنی ندانسته، غافل
- 10. كَف: دست. // شمردہ: تمام، کامل. // شمارنامه: نامه اعمال. // وَبَال: گناه تقصیر

توضیحات

■ 12. حَدَّثَانُ: بلاهاي زمانه

■ 17. بودني: بودن + ي (لياقت)، لايق بودن

■ 18. پنجه گذاشتن: ظاهراً به معني تسلط

پیدا کردن

■ 19. گوش وقت را مالیدن: کنایه از قدر

وقت را دانستن

توضیحات

- 23. بَرَّهَوْدِن: به مرحله سوختن رسیدن
- 27. زَيْنُ الْأَصْفِيَا: زینت برگزیدگان
- 28. نَوَاصِبٌ: جمع ناصبی یعنی دشمن
- 33. پیلگوش: گل سوسن.

درس 5

■ وزن : مفعول مفاعيل مفاعيل فَعَل (بحر هزج
مَثْمَن مكفوف)

■ این هستي تو، هستي هست ديگر است

وين مستي تو، مستي مست دگر است

■ رو، سر به گريبان تفکر درکش

كاین دست تو، آبستن دست دگر است

توضیحات

- 8. پَرگَسْت: هرگز، دورباد، حاشا
- 9. بَرغَسْت: تره یی تند و تیز که در اوایل بهار می روید. // برغست خاییدن: حرف بیهوده زدن
- 10. بَگَمَاز: شراب. // رود و بگماز، کنایه از کارهای بیهوده و لُهو و لُعب است

توضیحات

- 12. گُوژ: خمیده قامت. // درونه: کمان حلاجی.
- 13. نوز قید است به معنی هنوز
- 15. بادخُن: محلّ وزش باد.
- 17. شوغ: پینه. // فروخته: خمیده. // شَمَن: بت پرست. // پشتِ شمن: کنایه از خمیده.

توضیحات

■ 18. دَنِيْدَن: خراميدن

■ 19. سخت کردن را گوش: خود را کر کردن. //

گوشُ سرایي: تيز گوش

■ 20. پوسْتينُ پيراي: پوسْتين دوز.

www.salampnu.com

سایت مرجع دانشجوی پیام نور

- ✓ نمونه سوالات پیام نور : بیش از ۱۱۰ هزار نمونه سوال همراه با پاسخنامه
- تستی و تشریحی
- ✓ کتاب ، جزوه و خلاصه دروس
- ✓ برنامه امتحانات
- ✓ منابع و لیست دروس هر ترم
- ✓ دانلود کاملاً رایگان بیش از ۱۴۰ هزار فایل مختص دانشجویان پیام نور

www.salampnu.com